

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

عزیز نعیمی
۰۴ سپتمبر ۲۰۱۴

به ارتباط تابو شکنی اخیر پورتال

از زمانی که بعد از ناشادیه‌ها و ناکامیهای زیاد به مشوره یکی از سازندگان شخصیت کنونی ام به مطالعه سوق یافتیم، برای مدتهای طولانی فکر می کردم و باور مند بودم به این که روند آموزش هیچ گاهی قطع نشده و همیشه چیزی برای فرا گرفتن وجود دارد و به همان علت هم بود که اگر بنویسم، مطالب کتب را به جای خواندن می بلعیدم، مبالغه نکرده ام. با تأسف با حاکمیت چهل قرون وسطائی در افغانستان، در نبود مجله، روزنامه، کتاب، رسانه های الکترونیک، اعم از رادیو و تلویزیون و انترنیت، بلند بودن صدای گوشخراش یک مؤذن که انسان را با بی پروائی روزانه ۵ بار به از خود بیگانگی و انقیاد می طلبید و از همه مهمتر دور ماندن از بستر تعلیم و تعلم و درکنار همه احترام کذائی از خود و بیگانه به این که گویا من هم چیزی می دانم، تصور باطلی را در ذهنم به وجود آورده بود که اگر چیزی برای آموزش هم وجود داشته باشد، در سطحی که من قرار دارم، دیگر برای من نیست.

مگر خوشبختانه این خود مرکز بینی که می توانست کورم نیز بسازد، دیری نپائید چه با آشنا شدن با پورتال عزیز ما، و مطالعه مطالب بکر و تابو شکنی های آن، به این حقیقت دوباره معتقد گردیدم که گذشته از آن که پروسه فراگیری هیچ گاهی خاتمه یافتنی نیست و می تواند همیشه و مستدام باشد، برای فردی در قد و هیکل من، اصل «درخم یک کوچه» می تواند بیشتر از همه چیز مصداق داشته باشد. چنانچه به ارتباط مقاله «الحاج داکتر امین الدین سعیدی» معنون به «حکم لیسیدن ..»، هر چند من از اول در جمع آنهایی بودم که نشر آن را به مثابه تابو شکنی پورتال، برای متصدیان آن تبریک عرض نمودم، مگر واقعیت قضیه آن است وقتی نوشته همکار گرانقدر پورتال «لاله» را از نظر گذرانیدم و فردای آن توضیح پورتال را در زمینه از نظر گذراندیم، بار دیگر متوجه شدم که شاید اصطلاح «خم یک کوچه» هم برای من زیادی باشد.

در اینجا نه بدان خاطر که نفهمی خود و افراد مشابهم را توجیه کرده باشم بلکه به منظور آن که درک روشنی از سطح و سوئه روشنفکر به اصطلاح جهان سومی مذهب زده داخل کشور برای هموطنان ما، به خصوص آنهایی که در خارج از کشور قرار دارند، ارائه کرده باشم، بحثم را به چرائی بروز چنان عکس العمل هائی بین ما اختصاص می دهم، هر چند اگر فرصت یاری نماید چه طی این مقاله و یا شاید طی مقاله جداگانه ای، رابطه مناسبات جنسی را در تحولات خانوادگی و اجتماعی، به اندازه فهم خود خواهم شگافت.

شاید بتوان گفت افغانستان به ارتباط نفوذ اندیشه های مترقی در بین طبقه کارگر، یکی از بهترین و شاخصترین نمونه هائیت که در آن می توان اصل مارکسیستی- لنینیستی «نفوذ اندیشه انقلابی از بیرون در درون طبقه کارگر» به وضاحت کامل مشاهده نمود. چه وقتی به تاریخ جنبش انقلابی کشور مان نظر می اندازیم می بینیم که تمام پیشکسوتان

جنبش انقلابی کشور چه آغاز آن را از اثر «مناظره» منسوب به زنده یاد داکتر عبدالرحمن محمودی بدانیم و چه هم بعد ها از هسته های متشکله «سازمان جوانان مترقی» و جریان پرقدرد «شعله جاوید»، این روشنفکران انقلابی بوده اند که اندیشه های پرولتری را از خارج طبقه در داخل آن برده اند، در حالی که خاستگاه طبقاتی اکثر آن آنها خرده بوروازی شهری بود تعداد کسانی با خاستگاه طبقاتی خرده مالکی در روستا و حتا دهقانان مرفه و برخی زمینداران نیز در بین شان وجود داشت.

در آن زمان گذشته از تأثیرات اندیشه های مترقی بین نسل جوان آنروز، خاستگاه طبقاتی خرده بورژوائی اکثریت آنها در بستر امکانات فرهنگی تا حدودی لیبرال و عقب نشینی مذهب در زندگانی اجتماعی مردم، فضائی را به وجود آورده بود که روشنفکر مترقی با تمام زندگانی زاهدانه خودش، مگر بحث در اطراف مسایل جنسی را بدون آن که گناه دانسته و آن را مذمت نماید، از کنار آن می گذشت و بدان وسیله حجب و حیائی برخاسته از تأثیرات فرهنگ حاکم را نا آگاهانه تبارز می داد. این واقعیتی بود که شخص خودم به مثابه یک روشنفکر در تمام دوران تحصیل از صنف اول گرفته الی ختم پوهنخی ساینس و چند صباحی بیشتر از آن با تمام وجود احساس نموده ام.

تأثیر این نگرش حتا در تدریس مضمون بیولوژی در صنوف هشتم و یازدهم که مربوط به ساختمان بدن انسان، و جهاز های فعال در بدن یک انسان اعم از جهاز تنفس، جهاز اطراح، جهاز دوران خون، جهاز هاضمه و ... می گردید، هم از طرف شاگردان و هم از طرف معلم مربوطه خود را نشان می داد، چه خلاف آن که معلم بیولوژی، می کوشیدند تا با آوردن اطلس ها و رسم های مربوط به اعضای بدن در سایر زمینه ها، شاگردان را با پیکر انسان آشنا بسازند، وقتی پای جهاز و سیستم القاح و اندامهای مربوطه آن به میان می آمد، خود معلمان با زبانی صحبت می نمودند توگوئی با توضیح بیشتر مستوجب عذاب دوزخ خواهند گردید، تا جایی که من به خاطر می آورم و می توانم خوانندگان عزیز پورتال را نیز شاهد بگیرم، کمتر معلم بیولوژی را می توان سراغ گرفت که حین تدوین سؤالات امتحان، سؤال را به اندام های جنسی انسان و عملیه القاح اختصاص داده باشد.

در نتیجه چنین سیستم آموزشی و فضای تربیتی درکل آنهم در متن جامعه ای که نمود هائی از گریز از مناسبات فرتوت فئودالی در آن به مشاهد می رسید اما در کل طبقات حاکم فئودال و کمپرادور ارزش های اخلاقی طبقه خویش را به مثابه ارزش اخلاقی به خورد جامعه می داد، حتا نسل ما هم آمادگی آن را نداشتیم تا در یک بحث علمی راجع به اندام های جنسی انسان و چگونگی کارکرد آن شرکت بورزیم، خوبترین ما همان هائی بودند که اگر خود شرکت نمی کردند، شرکت دیگران را نیز بی حیائی نمی دانستند.

این فضاء تا زمانی ادامه یافت که جنایات رژیم کودتائی ۷ ثور، باعث بروز «اپیدمی هیستری» مذهبی جامعه به مثابه بخشی از مقاومت مردم علیه نظام برده ساز روس آغاز نیافته بود. همه به یاد داریم که خانواده ها و جامعه در کل چگونه در قبال لجام گسیختگی ها و هرزگی های باند های خلق و پرچم بین دختران و پسران به جای یک مقاومت آگاهانه و روشنگرانه و تفکیک بین فرهنگ برده ساز استعماری با تمام بی و بند وباری های آن، زیر تبلیغات گسترده نهاد ها و احزاب اسلامی قرار گرفته، دیو شکست خورده مذهب امکان آن را یافت تا آهسته آهسته از بوتل جادویی استعمار و ارتجاع برآمده خود را تجدید حیات نماید.

هرگاه هریک از ما فقط به زندگانی شخص خود به ارتباط انجام فرایض مذهبی و دینی بین دهه های ۵۰ و ۶۰ هجری شمسی دقیق گردیم مطمئن هستم آنچه را من می خواهم بنویسم مورد تصدیق قرار خواهد گرفت. مثلاً به ارتباط شخص خودم:

شخص خودم از آوان جوانی هیچ زمانی روزه نگرفته بودم، از شما چه پنهان، پدرم با آن که شخص متدینی بود، به جز همان یکی دوباری که در اوایل جوانی ام راجع به این فریضه صحبت نمود و دید که صحبتش نتیجه ای نداد، دیگر هیچ

زمانی به این ارتباط خود را با من طرف نساخت. همان طوری که قبلاً نوشته ام که شغل دکانداری داشت، به اصطلاح بزرگترین مجازاتش همین بود که در ماه رمضان، از من می خواست تا بعد از ظهر ها حتماً در دکان باشم. من هم با این کار نه تنها مشکلی نداشتم بلکه با در نظر داشت آن که به صد ها روزه خور مثل خودم را سیگرت و یا کدام خوردنی می دادم، از کارم لذت هم می بردم.

روزه خوردن من گذشته از آن که کار پت و مخفی نبود، از طرف تمام فامیل ها هم امری بود پذیرفته شده، یعنی به خانه هرکسی که می رفتم اعم از کاکا، ماما، خاله، عمه و یا سایر اقارب و دوستان، بدون آن کسی سؤال نماید که آیا روزه دارم و خیر، چایک جای را مقابلم می گذاشتند. مگر بعد ها وقتی وطنفروشان خلقی - پرچمی جنایات و وطنفروشی شان را در پارچه مندرس و لجن آلود اهدائی استعمار، پیچانده و بر آن ترقی و انقلاب نام گذاشتند، در جریان دهه ۶۰ آهسته آهسته متوجه می شدم که روند استحاله ذهنی افراد حتا در بین خانواده های شهری چون خانواده خود ما به سرعت در جهت عقب می تازد. یعنی به ارتباط همان روزه خوری از جانب خودم، می شنیدم و حتا بعد ها می دیدم که نارضایتی هائی بین اقارب از این عملم به وجود آمده است. یعنی جامعه خلاف انتظار نوکران روس به عوض آن که به فرهنگ برده ساز روسها لیبیک بگوید، از یخدانهای تاریخ عقاید کهن خود را بیرون نمود.

بعدتر وقتی باند های جنایتکار و خاین خلق و پرچم خلاف آن ادعا ها و وعده های «سر می دهیم و سنگر نه» به یک اشاره ارباب کشور را به ارتجاع هار مذهبی تسلیم نمودند و خود با تمام امکاناتی که تا آن زمان فراهم نموده بودند، از طریق بندر حیرتان و با استفاده از مساعدت «رفقاء احمد شاه مسعود و جنرال دوستم» سر از تاشکند و در نهایت از اروپا و امریکا در آوردند و افغانستان ماند و اخوان، می توانید حدس بزنید که چه تغییری در ساختار فکری مردم به وجود آمد.

استحاله قدرت از نجیب به مسعود- ربانی که توأم با فرار مردم شهر بود، بزرگترین جابه جایی نفوسی را در داخل کشور سبب گردید، یعنی با فرار بیشتر کسانی که پای فرار از افغانستان به خصوص شهرکابل و سایر شهر ها را چه در اواخر دوران نجیب و چه در متن سگ جنگی های جهاد طلبان و بعد ها طالب داشتند و آمدن مردم روستائی چه از طریق پاکستان و ایران به مثابه قدرت نظامی و چه هم از روستا ها من حیث پشثوانه نیروهای حاکم در شهر متوطن شدند، به یک باره چهره شهر چنان تغییر یافت که کمتر کسی می توانست آن را پیش بین باشد.

آنهایی که از خارج به داخل کشور آمده اند هم خود این نکته را تجربه نموده اند و هم از زبان دیگران آن را شنیده اند که «چهره کابل کاملاً تغییر خورده، از صبح تا شام اینطرف و آنطرف بگردی، یک چهره آشنا را نمی بینی، دیگر نه از به اصطلاح "کف و کالر" خبری است و نه هم از مینی ژوب، هرطرف را بگردی فقط دامن کشال و قیافه های نشسته و ناپاک است و بس»

در همین جا برای ایضاح بیشتر مطلب، توضیح یکی از همسایه های ما را به ارتباط تغییر سبک لباس بین دوران مجاهد و طالب آورده زحمت خود را در زمینه کم می نمایم:

این همسایه ما به مثابه کمک داکتر در یکی از مؤسسات صحی مشغول کاربود و می شود گفت از مردم قدیم کابل به شمار می رود، روزی از روز ها به ارتباط تفاوت لباس پوشیدنش بین زمان حاکمیت ربانی- مسعود و ملا عمر گفت:

«استاد: در وقت ربانی یک پیراهن و تنبان را ابتداء یکی دو روز در بیرون حین رفتن به وظیفه می پوشیدم، بعداً دو سه روز دیگر از آن در خانه استفاده کرده، بعد از یک هفته شسته می شد؛ مگر اینک یک دست لباس را ابتداء یک هفته و گاهی هم بیشتر از آن در خانه استفاده نموده، بعداً از آن غرض رفتن به وظیفه استفاده می کنم. شاید خودت بدانی و یا نه که نزد طالبان کرام، لباس پاک و منزّه هم نمونه کفر و بی دینی به شمار می رود»

در شهری با چنین فضای حاکم که گذشته از انسانها که باید طول ریش شان اندزه می شد، حیوانات هم باید سطر عورت می کردند، و با در نظر داشت آن که اکثر روشنفکرانی که اینک به صورت فعال به کار و بار سیاسی – انقلابی اشتغال دارند، همان روستا زادگانی اند که یا از پاکستان و از درون جامعه اخوان زده پاکستان به داخل آمده اند و یا هم این که در کنار خانواده ها، آنها هم از روستا با همان فرهنگ روستائی، در شهر سکنی گزیده اند و نمی توانند حامل افکار، عقاید، نظریات و ارزشهای اخلاقی منوط به روستا نباشند، فکر می کنم، ایستادگی مقابل تابو شکنی هائی از نوع مقاله الحاج داکتر امین الدین سعیدی هر چند نباید آن را توقع داشت، نباید دور از انتظار باشد.

به نظر من، با حرکت از چنین منظری است که نه تنها کار سترگ پورتال تابو شکنی می گردد، بلکه ادامه چنین مباحثی از چنان اهمیتی برخوردار می گردد، که نباید هیچ گاهی بدان کم بها داد.